



پروژه ناتمام روشن فکری دینی

گفت‌وگو با: مقصود فراستخواه

ضمیمه کارگزاران، ش ۶۶۶، ۱۳۸۷/۹/۳۰



چکیده: آقای فراستخواه در این گفت‌وگو ابتدا در زمینه امکان یا امتناع اندیشه در ایران بحث می‌کند و یکی از دلایل مهم امتناع اندیشه در ایران را ناامنی می‌داند. وی در خصوص دین و دموکراسی معتقد است که دموکراسی نه ایدئولوژی، بلکه نوعی تکنولوژی و فناوری علوم انسانی است. آقای فراستخواه تأکید می‌کند که نخبه‌گرایی و پوپولیسم دو خصیصه مهم حوزه سیاسی ایران است و در بحث «روشن‌فکری دینی» این واژه را تا حدودی پارادوکسیکال و متناقض تلقی می‌کند، اگر چه در ادامه گفت‌وگو سعی می‌کند تلفیق دین با روشن‌فکری را توجیه نماید. بررسی مفهوم خیر عمومی آخرین بحثی است که در این گفت‌وگو به آن اشاره کرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

○ درک کلی شما از جامعه ایران چیست؟ اگر شما بخواهید جامعه ایران را، در سطحی از انتزاع در نظر بگیرید، آن را چگونه می‌بینید؟ مگر نه این است که برای درک پدیده‌های بنیادین، برساختن دستگامی از گزاره‌های انتزاعی، تنها راه، تحلیل و غلبه فکری بر پیچیدگی زندگی اجتماعی است (بنا به روش‌شناسی ویر).

بازتاب اندیشه ۱۰۶

۱۷

پروژه ناتمام
روشن‌فکری
دینی

● چون وبر گفتید، در یک جمله شاید بتوانم بگویم جامعه ایران یک جامعه هرج و مرجی است. وبر در یک تقسیم‌بندی، جوامع را به جوامع «منظم و مولد» و جوامع هرج و مرجی، تقسیم‌بندی می‌کند. جامعه ما منظم و مولد (Productive) نیست. بعضی وقت‌ها از آن به عنوان یک جامعه در حال‌گذار شرقی و آسیایی، یا یک جامعه یا ساخت حامی پرور

(وپاتریمونیال) تعبیر می‌شود؛ به هر حال بستگی دارد به چارچوب نظری‌ای که پشت بحث‌ها لحاظ می‌شود. اگر چه این توصیف‌های مختلف وجود دارد، اما اگر بخواهم خیلی مشخص بگویم، ایران یک جامعه در حال توسعه ناموفق است. جامعه ما سرزمینی است سوخته با خاکستری ققنوس وار. مرتب می‌سوزد و آنگاه از خاکسترش سر بر می‌آورد. در تکاپوست، اما پی در پی دچار پس افتادگی می‌شود. پی در پی به تعویق می‌افتد و دچار گسست‌های مزمن است. تو گویی گسست برایش یک پیوست شده، یک میل غالب و یک رویه معمول شده است.

○ با توجه به مباحثی که مطرح گردید، یکی از دلایل عدم امکان اندیشه در ایران را ناامنی می‌دانید، آیا به نظر شما این رابطه عکس نیست؟ یعنی این طور نیست که چون اندیشه شکل نمی‌گیرد، در نتیجه شرایط؛ غیر قابل پیش‌بینی، انباشت، ناممکن و ناامنی، پایدار است؟ با چنین وضعیتی در شرایط گسست، چگونه می‌توان از درون این گسست در گذشت؟

● من تا حدودی حرف شمارا می‌فهمم، سوژگی انسان در این جامعه نهادمند نشده است. در این جامعه سوژگی بشر به عنوان فاعل شناسا، کارگزار این عالم و کارگزار تحلیل شرایط بشری خود و تحلیل این عالم، در میان نبوده است. ولی به من اجازه دهید برای این که بحث بهتر مورد انتقاد قرار گیرد، بگویم که یک نوع رگه‌های نخبه‌گرایانه در ورود شما به این بحث می‌بینم، من هم تا حدودی می‌فهمم که امتناع اندیشه در ایران یک مسأله مهم است و این درست است. شماروی تولید فکر و اندیشه تأکید کردید. بله، تولید مفهوم و افکندن صورت ذهنی خویش بر عالم و آدم و در آوردن شالوده و برساخته‌های مفهوم می‌از کتم عدم، در ایران نهادمند نشده است. اما من در اینجا به این جمله مارکس برمی‌گردم که می‌گوید: «آیا ما آن‌چنان که می‌اندیشیم، زندگی می‌کنیم؟ یا آن‌چنان که زندگی می‌کنیم، می‌اندیشیم؟» اگر در اکتشاف مارکس بیشتر تأمل کنیم، می‌بینیم «ما بیش از آن که بیندیشیم و بر اساس آن، زندگی کنیم، در واقع زندگی می‌کنیم و در نسبت با آن می‌اندیشیم». یعنی عینیت در زندگی مردم کوچه بازار (نه نخبگان خاص) بسیار مهم است. در واقع درست است که به لحاظ منطقی، مفهوم، مهم است و این اندیشه است که اهمیت دارد «می‌اندیشیم، پس هستیم» ولی در سطح مردم و در مقیاس بزرگ اجتماعی، این در واقع زمینه‌های عینی است که باید توسعه یابد و پس از آن است که امکانات بیشتری برای مفهوم‌سازی‌ها توسط بیشترین عاملان انسانی فراهم می‌شود. در نتیجه من البته با شما موافقم که ما به یک لحاظ، دچار نوعی امتناع یا

فروپستی و رکود اندیشه هستیم و از همین جا چوب می خوریم. انسان، هستی معلق در هوا نیست، من نمی توانم انسان اندیشنده را به عنوان یک فاعل شناخت در خلأ و به صورت یک سوژه ناب ببینم، بلکه او یک موجود زیستی، روانی و اجتماعی است و در یک منطق جامعه شناختی قابل توضیح و تحلیل است و برای همین است کسانی که امتناع اندیشه را، به مفهوم صرف کلمه مطالعه می کنند، تنها بخشی و سطحی از واقعیت را مورد مطالعه قرار داده اند. من هم فکر می کنم که می شود با اندیشه ورزی، بر ناامنی فائق آمد، اما نه به طور مطلق، بلکه توسعه خود اندیشه هم نیازمند درجاتی از امنیت و تداوم در مقیاس بزرگ تاریخی است که ما فاقد آن بودیم.

○ سؤال من این است که آیا شما قائل به این هستید که تفکر مفهومی و اندیشه های بنیادین شکل گرفته اند، ولی امکان گفت و گو میان آن ها فراهم نشده است؟

● در این جامعه، ما اندیشه «میان ذهنی» به شکل نهادینه نداریم. گفت و گو یک رد و بدل صوری نیست، بلکه شیوه ای از تفکر است. گفت و گو وقتی امکان پذیر است که انسان ها نسبت به هم «گشودگی» داشته باشند. در واقع این منوط به آن است که طرف های گفت و گو رویکرد فرضیه ای داشته باشند؛ یعنی دیدگاه خود را، فرضیه ای بدانند که باید به طور مداوم در عرصه میان ذهنی آزموده بشود. اما این، در جامعه ما نیست. رویکرد فرضیه ای این است که فرد احساس کند گزاره های که می گوید فرضیه ای بیش نیست و از طریق گفت و گو به مذاقه کشیده می شود و محک می خورد. این طور نیست که حقیقت در جایی مشخص متمرکز شده باشد.

○ آیا معتقدید تفکر مفهومی و اندیشه های بنیادین در ایران وجود داشته اند؟

● نه؛ زیرا تفکر مفهومی از طریق گفت و گو شکل می گیرد، عرض کردم که گفت و گو نحوه ای از تفکر است و نه مبادله صرف افکار. تفکر مفهوم ساز از طریق گشودگی طرف های گفت و گو که هر یک رویکرد فرضیه ای دارند، چنان که در بالا هم عرض کردم، شکل می گیرد. از طریق این چرخش دیالکتیکی و در جریان گفت و گو و تفکر میان ذهنی و «خردار تباطی» است که ما می توانیم به حقیقت نزدیک بشویم.

○ در مباحثان در خصوص دین و دموکراسی، معتقدید که دموکراسی را می توان نوعی تکنولوژی و نه ایدئولوژی تلقی کرد. مقصودتان از تقابل این دو مفهوم برای توضیح دموکراسی چیست؟

● دموکراسی نوعی فناوری علوم انسانی است. تفکیک قوا یک ایدئولوژی نبوده، بلکه تکنولوژی و یک نوع شیوه توزیع و تعادل قدرت بوده است. گفته شده که دموکراسی بدترین شیوه حکمرانی است که بهتر از آن پیدا نشده است. وقتی دموکراسی تبدیل به ایدئولوژی می شود، بحران عراق شکل می گیرد. نو محافظه کاران آمریکا با ایدئولوژی حقوق بشر در عراق عمل کردند.

بوش به یک بنیادگرای مذهبی شباهت دارد که مذهب او دموکراسی است و می خواهد مذهب خود را در جهان به قیمت بدبختی مرمان بومی ترویج دهد. البته پشت دموکراسی همواره ارزش ها، اندیشه ها و مفهومی های انسانی اصیلی وجود دارد. در واقع اندیشه های بسیار بدیع اصالت فرد و عقلانیت و آزادی را با یک فناوری، تبدیل به ترتیبات دموکراسی کردند. در نتیجه دموکراسی شیوه ای از حکومت است و این شیوه می تواند متناسب با کشورها و جوامع باشد، چون یک ایدئولوژی نیست؛ پس متصلب نیست و انعطاف پذیر است. البته منظور من از تناسب دموکراسی با شرایط فرهنگی مختلف، غیر از مردم سالاری دینی به معنای رسمی و متداول آن نیست.

○ در خصوص کشمکش نخبگان در ایران و در نهایت ایجاد انفعال در توده ها، فرآیندی را ترسیم می کنید که حاکی از همبستگی ناپایدار، واگرایی، سرخوردگی و هرج و مرج و در نهایت باز تولید استبداد است. آیا به نظر تان این ها توصیف وضعیت موجود نیست؟ و آیا معتقد به ضرورت تحلیل و در نتیجه آن، دستیابی به یک راه برون رفت نیستید؟

● حوزه سیاسی ایران، خصیصه به شدت نخبه گرایانه داشته و پوپولیسم هم که در تاریخ ایران شکل گرفته است، روی دیگر سکه نخبه گرایی ما بوده است. این را دقیقاً در مقام تحلیل، ارجاع دادم به ضعف ساختی - طبقاتی و ضعف مالکیت تولید در ایران. چون در چنین شرایطی نخبه گرایی بیشتر می شود. همین طور وقتی پراکندگی سرزمینی مان را در نظر می گیریم، مشاهده می کنیم که این امر به شکل گیری نخبه گرایی سیاسی و میل به تمرکز قدرت و پدید آمدن زمینه برای باز تولید استبداد منجر می شود. بنابراین امید می رود که نخبه گرایی حوزه سیاسی ما، قدری تعدیل بشود. در این صورت اجتماعات محلی و خودگردان بیشتر می شود، خصیصه طبقاتی جامعه توسعه می یابد، سازمان های غیر دولتی و نهادهای مدنی صنفی و حرفه ای قوی ایجاد می شود، و به جای این که بزرگان این ها را به بازی بگیرند، این ها از بازی بزرگان در جهت منافع عمومی استفاده می کنند.

بازتاب اندیشه ۱۰۶
پروژه ناتمام
روشن فکری
دینی

○ تعبیرتان از روشن فکری دینی چیست؟ و آیا امکان پذیر است؟ این سؤال را از این جهت می پرسیم که روشن فکر با متفکر متفاوت است، چون روشن فکر بناست که مبنا را عقل خود بگیرد و نه وحی، ولی دینی کسی است که مبنا را وحی می گیرد، پس با این مبانی متفاوت، روشن فکری دینی چگونه امکان پذیر می شود؟

● این جانب نیز تا حدودی می فهمم که مفهوم روشن فکری دینی، بحث انگیز و پارادوکسیکال است. «روشن فکری» مبتنی بر عقل خودبنیاد و رویکردی اومانستی و خویشکاری بشر است و قید دینی بودن، آن را سالبه به انتفاء موضوع می کند، اما تصور نمی کنم که عقلانیت خودبنیاد نابی را بتوان یافت. هیچ نوع «روشن فکری» در خلأ نیست و پای در زمینه ای دارد و از یک یا چند فرض پیشینی آغاز می کند. روشن فکران عرفی نیز چه در غرب و چه در این سرزمین، یک سره خردورزان سکولار ناب نبوده و نیستند، بلکه مسبوق به زمینه هایی بوده و هستند. فرض هایی داشته و دارند که خود آن فرض ها از عقلانیت محض برنیامده است، بلکه عقلانیت انتقادی نیز در پس زمینه ای از آن فرض ها برایشان اهمیت یافته است. بنابراین نباید از روشن فکری نیز ایدئولوژی ناب انحصاری درست کرد و فهمیدنی است که روشن فکرانی نیز باشند که از یک زمینه دینی برویند و فرض های پایه ای مانند ایمان به امری متعالی داشته باشند. اما به شرطی که نقد جدی را حتی درباره این امر متعالی، بر خود و دیگران تحریم نکنند. در این صورت تا حدودی می توان از روشن فکر دینی در منطقه خاکستری سخن گفت. فکر و معرفت و عمل دینی و ایدئولوژی دینی، برای روشن فکر دینی، موضوعی برای نقد و بررسی مداوم است. روشن فکری دینی نوعی روشن فکری تعدیل یافته است و در نوع خودش، می تواند فهمیدنی و معنادار باشد؛ به این معنا که می شود رویکرد مؤمنانه ای به هستی داشت و عقلانیت و نقد و تکثر و حقوق انسان ها و آزادی و برابری را پذیرفت. شریعتی به عنوان روشن فکری دینی، به خدا ایمان دارد و می گوید، انسان در خدا سالم می ماند، اما نسبت بشر با امر الاهی را نقد می کند و توجه دارد که حضور همین خدا در جهان می تواند برای بشر مسأله ساز باشد و منشأ پیدایش اختیارات مقدس غیر قابل انتقادی بشود و آزادی بشر را بر باد دهد. می گوید «خدا بدون آیه هایش و سایه هایش». بازرگان، استبداد دینی را؛ و سروش و شبستری، معرفت دینی را نقد می کنند، البته کل پروژه روشن فکری دینی در تاریخ معاصر ایران، محل ایرادات و انتقادهای جدی است. روشن فکری دینی مثل بسیاری چیزهای دیگر، در عین حال که راه حل برای

بازتاب انبیشه ۱۰۶

پروژه ناتمام
روشن فکری
دینی

مسائل جامعه‌گذار ما بوده است، خود بایک مسأله‌ها و پرسش‌های تازه روبه روست. در نتیجه ما باید روشن‌فکری دینی را، اساساً کل عقلانیت مدرن را، یک طرح ناتمام و همچنان در حال ساخته شدن تلقی بکنیم؛ عمل نقد همچنان ضرورت و موضوعیت دارد.

○ شما در مورد خیر عمومی صحبت کرده‌اید، با توجه به این‌که دغدغه دوران جدید را دارید، به نظر می‌رسد در به‌کارگیری این مفاهیم دچار خلط مفهومی شوید، چون در دوران جدید منافع عمومی (Interest Public) مطرح است و نه خیر عمومی.

● خیر عمومی یک مفهوم پیشامدرن نیست، بلکه از خیر می‌توان تلقی مدرن و پیشامدرن داشت. متنها معنای پیشامدرن خیر عمومی، آن است که متولیان مقدس یا مراجع اقتدار می‌گویند. اما مفهوم مدرن خیر این است که خیر عمومی آن است که در حوزه عمومی و در میدان شهر از آن گفت‌وگو می‌شود. شما در طی هم‌کنشی‌ها و از طریق گفت‌وگوی آزاد، محدود نشده، مرتب خیر خودتان را تعریف می‌کنید. البته شما به عنوان یک مؤمن می‌توانید بگویید که من درباره خیر از خداوند هم الهام می‌گیرم، اما شایسته و درست نمی‌دانید که آن را بر دیگران تحمیل بکنید، دیگرانی که شاید از همین خدا، الهام و راهنمایی متفاوتی در باب خیر می‌گیرند یا اساساً می‌خواهند درباره خیر فقط با بشریت زمینی خود بیندیشند. در پیشامدرن، جامعه اساساً حوزه خصوصی حاکمان تلقی می‌شود، زندگی خصوصی شما نیز در حوزه تصمیمات مراجع اقتدار است، نمونه آن در کشور ما این است که شما در خانواده نمی‌توانید از ماهواره و اینترنت و سایت‌ها آن‌طور که شخصاً می‌خواهید در علم و فرهنگ و هنر و سرگرمی و اقتصاد و سیاست و اخبار و اوقات فراغت و کل زندگی استفاده کنید، چون آقایان می‌گویند به خیر و صلاح شما و عموم نیست. این خیر عمومی در این‌جا معنای پیشامدرن پیدا می‌کند. اما خیر عمومی به معنای مدرن، مفهومی آزاد و دموکراتیک است. در آن گفت‌وگو و نقد وجود دارد و از عقلانیت جمعی و بین‌الذهانی برمی‌آید.

● اشاره

بازتاب اندیشه ۱۰۶

۲۲

پروژه ناتمام
روشن‌فکری
دینی

نظری غلامی

۱. مطالبی که آقای فراستخواه در این گفت‌وگو مطرح نموده‌اند، گرچه در جای خود می‌تواند هر کدام موضوع یک بحث علمی و شفاف قرار بگیرد و خروجی‌های مفید و قابل استفاده‌ای نیز داشته باشد؛ اما نکته‌ای که در بسیاری از مباحث طرح شده در این گفت‌وگو قابل مشاهده است و یک نقطه مشخص محسوب می‌گردد، کلی‌گویی، پیچیدگی و مغلق بودن و استفاده از اصطلاحات و واژه‌های نامأنوس است. باید توجه داشت بحث و

گفت‌وگو در عین حالی که باید علمی، متقن و مبتنی بر آموزه‌های منطقی و برهانی باشد، باید روان، قابل فهم و مخاطب محور باشد. باید توجه داشت که این مباحث در یک روزنامه منتشر شده است که بسیاری از مخاطبان آن، با بسیاری از واژگان و اصطلاحات به کار برده شده، آشنایی و انس و الفتی ندارند.

۲. ایشان معتقدند که دموکراسی نوعی تکنولوژی است و نباید ایدئولوژی را در آن دخیل دانست! واقعیت این است که این بیان از اساس مخدوش است. شکی نیست دموکراسی که امروز در جهان مطرح است، بر پایه‌های لیبرالیسم بنا شده است و ماهیتی کاملاً غربی دارد و با توجه به این‌که ایده لیبرال دموکراسی دعوت به شیوه خاصی از سلوک اجتماعی و سامان سیاسی و اقتصادی است و در واقع توصیه‌های متنوعی در باب شکل و نوع حکومت، مشروعیت قدرت، شیوه اداره جامعه و تنظیم نحوه رابطه فرد و دولت و مقولاتی از این دست است، به کار بستن این توصیه‌ها و عملی کردن این شیوه از حکومت، لامحاله آثار و نتایج مشخصی در عرصه‌های اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در پی خواهد داشت و به‌طور طبیعی باید دید که آیا این آثار و نتایج از نگاه متون دینی ما رضایت بخش و پسندیده است. تردیدی نیست فردگرایی، نفع انگاری و اصالت لذت، سکولاریسم، توجه به عقلانیت صرف، تکثرگرایی و شکاکیت اخلاقی، از جمله بنیان‌های اندیشه لیبرال دموکراسی است. واقعیت این است که هیچ یک از این امور، کمترین سازگاری را با آموزه‌های دینی ندارد.

بنابراین دموکراسی می‌تواند دو جنبه داشته باشد: الف) دموکراسی روشی که به عنوان یک نوع روش حکومت در میان انسان‌ها رواج دارد؛ ب) دموکراسی ارزشی، بدین معنا که هر ملتی با توجه به آموزش‌ها و ارزش‌های مورد نظر خود، نوعی خاص از دموکراسی را برای خود تعریف و عملیاتی نماید و این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که آن را برای دیگران عرضه نماید، البته بدون زور و اجبار.

۳. این مطلب مطرح شده از طرف آقای فراستخواه که بوش و نومحافظه‌کاران آمریکا، دموکراسی را برای خود ایدئولوژی تلقی می‌کنند و با حمله به عراق در صدد ترویج و گسترش و نهادینه کردن دموکراسی هستند، بسیار ساده لوحانه است. واقعیت قضیه این است که هدف اصلی و اولیه دکتترین سیاست خارجی آمریکا که به مدت چهار دهه، یعنی تا پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی ادامه داشت، حفظ برتری اقتصادی و سیاسی آمریکا و در درجه دوم، مبارزه با کمونیسم و شکست آن سیستم بود. با انهدام نظام شوروی و تزلزل در دنیای کمونیسم، آمریکایی‌ها هدف اصلی خود را از دست ندادند. بلکه در مقابله با تحولات جدید سیاسی و در غیبت یک ابر قدرت دیگر، در موضع جهت‌گیری جهانی خود، تجدید نظر کردند. این بار آمریکا به عوض حمایت از دیکتاتوری و امنیت داخلی که قرار بود دست آوردهای اقتصادی به بار آورد، صحبت از پشتیبانی «جامعه

مدنی»، «دموکراسی» و «حقوق بشر» کرد. این مفهومات و واژه‌های مطلوب و دل‌پسند به قدر کافی وسعت ضبط و بسط را داشته و می‌توانستند به عنوان ابزارها و استراتژی‌های جدید سیاست جهانی آمریکا در سیاست سلطه‌گرایی و دخالت مصلحتی در امور سایر کشورها به کار برده شوند. به عبارت دیگر هدف اصلی سیاست جهانی آمریکا عوض نشده است، آنچه تغییر کرده روش‌ها و ابزارهاست. اطلاع‌رسانی، دموکراسی، جامعه مدنی در چارچوب لیبرالیسم جدید، ارکان و پایه‌های قدرت غیر ملموس آمریکا را تشکیل می‌دهد.^۱ بنابراین حمله آمریکا به افغانستان و عراق دقیقاً در قالب همین پروسه انجام گرفته و ادعای واهی و توخالی حمایت از دموکراسی را، هیچ‌کس از طرف آمریکایی‌ها جدی نمی‌گیرد.

۴. ایشان در بحث امکان یا امتناع «روشن‌فکری دینی» می‌گویند: روشن‌فکر می‌تواند دین‌دار و متدین باشد، اما به شرطی که نقد جدی را پیرامون امور متعالی بر خود و دیگران تحریم نکند. واقعیت انکار ناپذیر این است که نقد اگر روشمند، منطقی و مبتنی بر استدلال و برهان باشد، نه تنها اسلام و سایر ادیان آسمانی آن را نهی نمی‌کند، بلکه تشویق و ترغیب نیز می‌نماید؛ زیرا اندیشه‌ها در مسیر نقد و نقادی جدی و مستدل شکل می‌گیرند و به بشریت عرضه می‌شوند. بنابراین روشن‌فکر دینی لازم نیست برای پرداختن به نقد، دین‌داری را زیر سؤال ببرد و کنار نهد، بلکه لازم است بر تعهد به حقیقت پایدار باشد. مسأله اصلی در روشن‌فکری در ایران غرب زدگی است و به تعبیر مقام معظم رهبری روشن‌فکری در ایران بیمار متولد شد و در طی مسیر هم سعی نکرد، این بیماری خود را علاج نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی